

## سه سناریوی محتمل در شرایط کنونی جنگ

اسماعیل نوری علا

امروزه، در خلیج فارس، «وضعیت جنگی» دیگر صرفاً حاصل یک «رویداد» نیست، بلکه پدیدار شدگی یک «وضعیت» است؛ محصول جنگی است که نه اعلام می شود و نه پایان می پذیرد؛ نه به طور کامل آغاز شده و نه به طور کامل متوقف می شود.

آنچه جریان دارد چیزی میان این دو حالت است: نوعی تعلیق دائمی که در آن، قدرت ها هم زمان می جنگند و مذاکره می کنند، عقب می نشینند و پیشروی می کنند، و در عین حال می کوشند از لحظه ای که همه چیز از کنترل خارج می شود فاصله بگیرند.

آشکار است که، در چنین صحنه ای، پرسش اصلی این نیست که «آیا جنگی رخ خواهد داد یا نه؟»، بلکه آن است که «این وضعیت تا کجا می تواند ادامه پیدا کند، و در چه نقطه ای به شکلی دیگر تبدیل شده و "وضعیت" را کلاً تغییر خواهد داد؟».

در واقع، جهان امروز جهانی است که دیگر با قطعیت های ساده اداره نمی شود و در هر کنش و واکنشی می توان به احتمالات گوناگون اندیشید. در این میان، خاورمیانه امروز، و بخصوص ایران تحت سلطه رژیم اسلامی، به یکی از پیچیده ترین صحنه های تلاقی «قدرت، ترس، محاسبه و تصادف» بدل شده است؛ صحنه ای که در آن هنوز نه صلح کاملی وجود دارد و نه جنگی به طور کامل آغاز شده است. در نتیجه، وضعیتی میانه و معلق شکل گرفته که می توان آن را «جنگ نیمه پنهان» نامید. این تعلیق، نه نشانه آرامش، بلکه خود شکلی از بحران است که در آن، هیچ چیز به پایان نمی رسد و هیچ چیز نیز به طور کامل آغاز نمی شود.

در این وضعیت، هر یک از بازیگرانی چون ایالات متحده آمریکا، اسرائیل و رژیم اسلامی، در حال تلاش برای پیشبرد اهداف خود هستند، بی آنکه بخواهند یا بتوانند به سادگی به جنگی تمام عیار تن دهند. اما همین تعلیق، خود می تواند به منبعی از بی ثباتی عمیق تر بدل شود؛ چرا که در چنین فضایی، تصمیم ها نه بر اساس طرحی نهایی و قطعی، بلکه بر پایه آزمایش مدام قدرت واقعی طرف مقابل و سنجش آستانه تحمل او، و نیز بر اساس واکنش های لحظه ای، گرفته می شوند. از همین رو، آینده نه در قالب یک سناریوی معین و از پیش اندیشیده، بلکه به صورت چند مسیر محتمل و هم زمان در حال شکل گیری است.

در اینجا می توان به سه مسیر احتمالی عمده اشاره کرد.

نخستین مسیر، که در حال حاضر قوی ترین نشانه ها از وجود آن حکایت می کنند، ادامه همین وضعیت فرسایشی اما کنترل شده در یک بازه زمانی نسبتاً بلند است؛ بدین صورت که درگیری ها در سطحی محدود اما مداوم باقی می مانند، حملات نقطه ای، فشارهای اقتصادی، تهدیدهای متقابل، و مذاکره های نیمه پنهان به طور هم زمان جریان پیدا می کنند، و هر طرف می کوشد، بدون عبور از آستانه ای که جنگ را غیر قابل کنترل کند، حداکثر امتیاز را به دست آورد. این وضعیت در ظاهر نوعی ثبات را تداعی می کند، اما در واقع سکون نیست، بلکه حرکت آهسته به سوی فرسایش است.

این مسیر از آن جهت برای همه بازیگران قابل تحمل تر است که اگرچه هزینه های آن بسیار بالا است، اما همچنان قابل مدیریت باقی می ماند و در عین حال امکان عقب نشینی تدریجی یا توافق موقت را نیز فراهم می کند. اما همین ویژگی می تواند آن را به یک «تله» نیز تبدیل کند، زیرا در بلند مدت، فرسایش تدریجی اقتصاد، اعتماد عمومی، و انسجام درونی قدرت ها می تواند پیامدهایی بسیار عمیق تر از یک جنگ کوتاه مدت داشته باشد. این مسیر، در واقع، نه یک راه حل، بلکه تعویق یک بحران است. مسیر دوم، که همچون فتری آماده برجهیدن در دل مسیر نخست وجود دارد، پیدایش ناگهانی یک درگیری شدیدتر اما همچنان محدود است که می تواند بر اثر یک خطای محاسباتی، یک حمله بیش از حد موفق، یا یک حادثه پیش بینی نشده رخ دهد. در این وضعیت، سطح خشونت به طور موقت بالا می رود، زیرساخت ها هدف قرار می گیرند، و دامنه درگیری به حوزه هایی چون خطوط انرژی، یا حتی حمله به عمق سرزمینی کشیده می شود. با این همه، در این وضعیت نیز تلاش می شود که از عبور به جنگی تمام عیار جلوگیری شود.

این مسیر نسبت به مسیر نخست از آن جهت خطرناک تر است که «آستانه تحمل طرفین» را پیوسته جا به جا می کند و احتمال خطای بعدی را افزایش می دهد. هر بار که این آستانه جا به جا می شود، بازگشت به وضعیت پیشین دشوارتر می گردد و فاصله تا یک بحران کنترل ناپذیر کمتر می شود. مسیر سوم، که کمتر محتمل است اما بسیار تعیین کننده به شمار می رود، گسترش درگیری به جنگی وسیع و چند سطحی است؛ جنگی که دیگر نه صرفاً از طریق حملات محدود، بلکه با هدف گیری گسترده زیرساخت ها، فلج کردن توان نظامی و اقتصادی، و شاید حتی تلاش برای تغییر موازنه قدرت در داخل کشورها (هم ایران، هم اسرائیل و هم حتی آمریکا) دنبال می شود. چنین جنگی، پیش از هر چیز، اگرچه ممکن است در کوتاه مدت به انسجام داخلی رژیم اسلامی کمک کند، اما در صورت طولانی شدن، می تواند همان انسجام را از درون تهی کرده و آن را به نقطه ای برساند که دیگر قابل بازسازی نباشد. در کنار این سه مسیر، یک عامل تعیین کننده نیز وجود دارد که اغلب به درستی دیده نمی شود، و آن وضعیت درونی ساختار قدرت در کشوری همچون ایران است. ساختار این رژیم بر تمرکز قدرت، وابستگی به چهره های محدود، و حساسیت شدید به مسئله جانشینی استوار است، و این امر باعث می شود تا هر فشار خارجی نه فقط به عنوان یک تهدید نظامی، بلکه به عنوان چالشی علیه انسجام درونی رژیم عمل کند. به بیان دیگر، جنگ خارجی در چنین ساختاری همواره به طور هم زمان یک مسئله داخلی نیز محسوب می شود.

مثلاً در چنین شرایطی، ابهام درباره موقعیت افرادی مانند مجتبی خامنه ای این امکان بالقوه را دارد که به عاملی برای تشدید شکاف های درونی رژیم بدل شود، زیرا در اینجا مسئله دیگر صرفاً «مقاومت در برابر دشمن خارجی» نیست، بلکه «تعیین آینده قدرت در داخل ایران» نیز به طور هم زمان مطرح می شود. در چنین لحظه ای، وفاداری ها از حالت قطعی خارج می شوند و به محاسبه تبدیل می گردند.

بدین سان، تأثیر جنگ بر آینده ایران، و حتی منطقه، را نمی توان بدون در نظر گرفتن این جنبهء درونی فهمید، چرا که جنگ می تواند در کوتاه مدت انسجام درونی ایجاد کند، اما اگر با تردید در مرکز

قدرت همراه شود، می تواند به عامل شتاب دهنده ای برای ایجاد شکاف های عمیق در ساختار قدرت بدل شود. به عبارت دیگر، جنگ می تواند هم ابزار بقا باشد و هم عامل فروپاشی، و اینکه کدام یک از این دو نقش را ایفا کند، به وضعیت درونی قدرت وابسته است.

در نهایت، آنچه این منطقهء جنگ زده را بیش از هر چیز بی ثبات می کند، نه صرفاً تضاد منافع، بلکه ترکیب خطرناک سه عنصر «فشار مداوم از خارج، فرسایش اقتصادی و اجتماعی در داخل، و ابهام در ساختارهای تصمیم گیری» است.

این همان ترکیبی است که باعث می شود آینده نه در قالب یک روند تدریجی و قابل پیش بینی، بلکه به صورت پرش های ناگهانی و تغییرات شتابنده شکل بگیرد.

نتیجه اینکه، در چنین جهان آکنده از احتمالات، مهم ترین پرسش دیگر این نیست که آیا جنگی رخ خواهد داد یا نه، بلکه این است که کدام یک از این مسیرها، در چه لحظه ای، و تحت تأثیر کدام حادثه یا تصمیم، بر دیگری غلبه خواهد کرد.

پاسخ به این پرسش، بیش از آنکه به ارادهء یک بازیگر واحد وابسته باشد، به تلاقی هر لحظهء تصمیم ها، خطاها، و فرصت هایی بستگی دارد که در دل این تعلیق خطرناک شکل می گیرند.

حال اجازه می خواهم سختم را با بیان یک باور شخصی به پایان برسانم: باور دارم که همهء این سناریوها، در منطق نهایی خود، و به دلیل فرسایش درونی و ناپایداری ساختاری، مآلاً به انحلال رژیم اسلامی خواهند انجامید. من این نکته را نه از سر امیدواری، بلکه بر پایه منطق درونی این سناریوها اظهار می کنم.

27 فروردین 1405 – 16 آوریل 2026